

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شواهد بسیار گواهی میدهد که از قرآن آیات راجعه بفضایل مولای متقیان اسقاط نشده

بطوریکه سابقا اشاره کردید برخی از محدثین از روی پاره روایات (که صحت یا دلالت آنها خالی از خدشه نیست) عقیده نموده‌اند - بر اینکه قسمتی از آیات قرآنی راجع بفضایل مولای متقیان (علی ابن ابیطالب ص) (۴) از قرآن مجید اسقاط گردیده - ولی این عقیده را بسیاری از علمای محققین ، دانشمندان شیعه نه پسندیده ، و گفته‌اند که این پنداری است بیجا ، و اثبات ولایت امیر مؤمنان (علی علیه السلام) احتیاج باین معنی ندارد چه که دلائل بسیاری و روشن تراز آفتاب دلالت مینماید که آن بزرگوار قائم مقام حضرت پیغمبر اکرم ص م ۴ علما و عملا و کملا و اخلاقا وارث آن بزرگوار و باب علمش بود .

و در کتاب دوم هم برقم رفت که علامه حلی (رضوان الله علیه) دوهزار دلیل که همه آنها یا آیات قرآنی با برهان عقلی یا احادیث متفق علیها نزد همه اسلامیان است) بر این معنی که آنحضرت قائم مقام خانم پیغمبران (ص) (۴) و اولی از همه کس باواست برقم آورده و بدین مناسبت نام کتاب خود را الفین گذاشته و از زمان حضرت بحق ناطق (جعفر بن محمد الصادق ص) (۴) بلکه پیش از او تا کنون کتابهای بسیار و فزونتر از شمار در این موضوع تالیف گشته بلکه اگر کسی از روی اصاف و تحقیق غوررسی بنماید میفهمد که ولایت بانبوت از ابتداء اسلام هم دوش بوده و ختمی مرتبت (ص) (۴) هنگامیکه خویشان خود را بفرمان (وانذر عشیرتک الاقرین) جمع و ایشان را بیکانه برستی و توحید و

اقرار بر سالت خود دعوت فرمود خلافت، و وصایت شاه مردان علی ۴ را هم
ا بلاغ نمود .

فعلا مادر مقام اثبات این موضوع و اینکه باید همه مردم از روی فرمایشات
پیغمبر ص ۴ پیروی علی ۴ بنمایند نیستیم بلکه منظور ما آنکه این پندار برخی
از محدثین (که بدخود دستاویز دشمنان دین کشته در گوشه و کنار بسنده اوحان
القاء میکنند که قرآن ناقص است) از چندین نظریات بنظر ما درست نمی آید
و شواهد تاریخی بسیار گواهی میدهد بر صحت عقیده علماء محققین که این
قرآن بدون کم و زیاد در آیات آن همان قرآنی است که بفخر کائنات (محمد
ص ۴ نازل گشته از جمله داستان شورای است که بعد از خلیفه دوم تشکیل یافته
توضیح آنکه در همه تواریخ نگاشته گردیده هنگامیکه خلیفه ثانی زخم دار شد
مقرر نمود که باید شش نفر علی ص ۴ و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن
عوف و سعد و قاص انجمن کنند و در امر خلافت بهر کی متفقا رای دادند خلافت
نصیب او گردد حضرت علی ص ۴ در آن محفل فضایل خود را بیان فرمود . و
اگر از آیات قرآنی راجعه بفضایل آن بزرگوار در زمان خلافت عثمان اسقاط
گردیده بود حتما آنحضرت آن آیات شریفه را برای اثبات مرام خود یاد آوری
ميفرمود زیرا که هنوز سلطنت عثمان استقرار نیافته بود و آن آیات از بین
نرفته بود بلکه اگر در زمان خلیفه دوم و اول آیات راجعه باین موضوع هم از
قرآن اسقاط شده بود - باز آنمولى در ضمن ذکر فضایل خود از آن آیات یاد
میکرد - چه که از عهد نبوت آنقدر نگذشته بود و هنوز آیات نازله قرآنی از
خاطر اکثر مردم نرفته بود

ما اولا داستان شورا را بطوریکه ابن ابی الحدید (فاضل معتزلی از دانشمندان سترک عامه) در شرح نهج البلاغه قلمداد نموده بنحو اختصار ترجمه کرده و پس از آن فضایل و مناقبیکه از زبان درفشان مولای متقیان (علی ع) بانتر رسیده می نگاریم.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه شفشقیه میگوید: هنگامیکه عمر زخمدار شد و از خود مایوس گردید طلبید شش نفر از قریش را که بگفتارش پیغمبر اکرم ص ۴ از ایشان راضی از دنیا رفت و آن شش نفر علی ص ۴ و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد) حاضر گشتند در صورتیکه خلیفه نزدیک بمرگ بود بایشان گفت آیا همه شما طمع در خلافت دارید همه ساکت شدند مرتبه دوم خلیفه گفتار خود را تکرار نمود از زبیر پاسخ شنید که چه ما را از خلافت دور میکند تو زمام آنرا بدست گرفتی و حال آنکه ما از تو کمتر در سابقه اسلامی و در قرابت پیغمبر در میان قریش نبودیم شیخ ابو عثمان جا حظ میگوید اگر زبیر نمیدانست الان عمر میمیرد هرگز جسارت باین سخن نمیگردد و ابداب نمی کشود و حرفی بزبان نمی آورد. عمر گفت آیا از حال شما خبر بدهم گفتند بگو اگر بگوئیم که مگو تو دست بردار نیستی گفت: اما تو ای زبیر بگردد شیطانی و بگردد انسانی نمیدانم آن روزی که در غضب میباشی و شیطانی کی بمردم امام میباشد و علاوه از آن تو خسیسی اگر بسلطنت برسی قوم خود را بیکدم چون نیاز مندمیکنی و با این صفت خدا سلطنت این امت را نصیب تو نمیفرماید و پس رو آورد بطاحه کرد) و از او خشنود نبود بواسطه آن حرفیکه در باره عمر

در هنگام وفات (۱) ابی بکر گفته بود

گفت بگویم یا سکوت پذیرم طلحه گفت بگو تو که خیر نمیگویی عمر گفت و من تو را میشنختم از آن روزیکه در احد بانکشتت تو صدمه رسید و پیغمبر ص ۴ از دنیا رفت -- در حالتیکه از تو خوش بود نبوده این گفتار عمر اشاره بسخنی است که طلحه در موقع نزول آیه حجاب گفته بود: استاد ما ابو عثمان جاحظ میگوید سخنی که در هنگام نزول آیه حجاب گفته بود این است که طلحه در محضر جمعی (که یکی از آنها حرف او را به پیغمبر ص ۴ رسانید) گفت چه فایده از حجاب زنانش باو فردا میمیرد ما آنها را میگیریم

و نیز ابو عثمان میگوید اگر کسی بعمر میگفت تو گفتی که پیغمبر از دنیا رفت از آن شش نفر که من جمله طلحه بود راضی بود والان میگوئی که پیغمبر از تو ناراضی رفت این تناقض گوئی است ولی کی جرئت داشت کمتر از این سخنی باو بگوید و بس از این عمر رو آورد بسعد و قاص گفت: که تو صاحب تیرو کمائی و تو وقوم تو شایسته خلافت نمی باشندی (گویا مقصودش اینکه تو بامور لشگرداری شایسته ای نه بامور کشوری و سلطنتی)

و سپس رو کرد بعبدالرحمن بن عوف و گفت: ای عبدالرحمن اگر نصف ایمان

(۱) ابن ابی الحدید در اوائل شرح خطبه نامبرده میگوید طلحه بن عبدالله

در هنگام بیماری ابی بکر بحضورش عرضه داشت: من رسیدم که میخواهی عمر را بخلافت برگزینی مگر ندیدی که مردم بواسطه درشتی او در زمانت چقدر در رحمت بودند معنا را منظور بدار و از مسئولیت بپرهیز ابوبکر گفت مرا بنشانید همینکه نشست گفت مرا از مسئولیت نزد خدا میترسانی بخدا میگویم بایشان خلیفه نمودم بهترین آنها را طلحه گفت آیا عمر بهترین مردم است ابوبکر گفت بلی او بهترین مردم است و تو شریرترین آنها

مسلمانان با ایمانت موازنه شود ایمان تورا حج میاید ولیکن تو از جهت ضعف
 و سستی نمیتوانی قیام بامور خلافت نمائی و از جهت قبيله شایسته آن نیستی
 و بعد از این رو بعلی کرد گفت: توهیچ عیب نداری همه صفات تو پسندیده
 است مگر اینکه اهل شوخی و مزاحی بخدا قسم اگر تو زمام سلطنت بدست
 بگیری همه مردم را در راه روشن میبری و همه را بحق واضح و اداره مینمائی و
 پس از اینها بمثمان گفت گویامی بینم قریش بواسطه آن محبتی که بتو دارند تو
 را بخلافت برگزیده اند و توهم خویشان خود را بگردن مردم سوار نمودهای
 و بیت المال را بهمه آنها داده ای و گرگان ریختند تورا کشتند

و همینکه گفتار خود را تمام نمود فرمان داد که ابوطلیحه انصاری را حاضر نمایند
 و پس از حضورش امر کرد که بعد از دفن وی بایبجاه نفر شمشیردار آن شش نفر
 را در خانه جمع بنمایند و اوار کند که شور نمایند یکی را بخلافت منتخب کنند اگر
 پنج نفر متفق شدند یکی همراهی نمود گردن او را بزنند و اگر چهار نفر متفق
 شدند دو دیگر را گردن بزنند و اگر سه نفر باسه نفر دیگر همراهی نشدند در
 هر طرف که عبدالرحمن باشد آنرا گرفته آنسه دیگر را گردن بزنند و هر گاه همه
 شش نفر تاسه روز متفق نگشند گردن همه آنها را بزنند و مسلمانان برای خود
 خلیفه انتخاب نمایند *

همینکه خلیفه را دفن کردند ابوطلیحه انصاری بایبجاه نفر مساح آن شش
 نفر را جمع در یکخانه نموده و خودش باشمشیرداران برای انجام دستور عمر دم در
 ایستاد سخنها بسیار و منازعات میان آن شش نفر بوقوع پیوست طلحه گفت
 من حق خودم را از شما بمثمان بخشیدم زیرا که میدانست با وجود علی و عثمان
 خلافت باو نمیرسد خواست که جانب عثمان را تقویه کند و طرف سالی را تضعیف

نماید زبیر هم لحاظ اینکه پسر عمه علی بود بحیثیت او گنجیده نشد گفت من شمارا شهد میگیریم که حق خود را بخشیدم بعلی و طلحه چون از علی منحرف بود بواسطه اینکه او از قبیله تیم از شعبه های قریش بود و ابوبکر هم از این گروه بود و از آنوقتیکه خلافت در ابی بکر قرار گرفت میان بنی هاشم و تیمی کدورت سخت شده بود

اینک طلحه برای تضعیف جانب علی طرف عثمانرا تقویه نمود پس از این شش چهار نفر ماندند سپس سعد و قاص بلحاظ اینکه خلافت نصیب او نمیگردد گفت من حق خود را به پسر عم خود عبدالرحمن بخشیدم و این دو نفر هم از بنی زهره بودند لذا پسر عم خود گفته میشدند

عبدالرحمن گفت کدام یک از شما خود را از خلافت بیرون کند و اختیار خلافت آن دو نفر باقی در دست او باشد - هیچ یک از علی و عثمان حرف نزدند: عبدالرحمن گفت من شمارا شاهد میگیرم که من خود را از خلافت خارج کردم برای اینکه اختیار هر یک از شما در دست من باشد پس رو کرد و ابوالجلی گفت من تو را بیعت میکنم: با اینکه با کتاب خدا و طریقه پیغمبر رفتار نمائی و با سیرت شبخین ابی بکر و عمر راه بروی: علی گفت بلکه با کتاب خدا و طریقه پیغمبر و آنچه که خود استنباط مینمایم رفتار خواهم نمود پس رو کرد ب عثمان همین تکلیف را با او نمود و وی هم قبول کرد و سه مرتبه این معنی را عبدالرحمن بعلی عرضه داشت در هیچ یک علی بغیر از گفتار اول سخنی نفرموده و در همه اینها میفرمود من با کتاب خدا و طریقه پیغمبر و آنچه خود میفهمم رفتار خواهم نمود ولی عثمان در هر دفعه قبول میکرد این است در مرتبه سوم دست بدست عثمان زد و گفت السلام

عليك يا امير المؤمنين - پس علی گفت بخدا اینکار را نکردی مگر برای آن امید واری که عمر در خلافت ابی بکر داشت شما هم همین امید از خلافت عثمان داری یعنی عمر تهیه خلافت ابی بکر را نمود که ابی بکر هم او را جانشین خود بنماید

شما هم عثمان را بخلافت انتخاب نمودی که آنهم تو را جانشین خود بکند خدا میان شما اتفاق بیندازد و بواسطه همین دعای علی میان عبد الرحمن و عثمان کدورت بود باهمدیگر حرف نمیزدند تا اینکه عبد الرحمن از دنیا رفت

این است داستان شورا بعد از عمر که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نگاشته و ما هم بطور اختصار ترجمه نمودیم و از خود حرفی علاوه نکردیم هر گاه کسی خوب کنجکاو و در اطراف این داستان نماید و انصاف و خرد خود را بدواری برگزیند برای او چندین معانی بسیار بزرگ روشن میشود بدین جهت بسودهای متبرک و عالی میرسد.

ولی ما اولاً برای اثبات اصل موضوع و عنوان آن فضا ئلیکه مولای متقیان امیر مؤمنان در محفل شورا برای اتمام حجت و اثبات حقانیت خود بیان فرموده مینگاریم سپس آن بآن نکات دقیق و معانی عالی اشاره مینمائیم

در تاریخ روضة الصفا از روضة الاحباب (که هر دو از تاریخهای اهل سنت) است نقل میکند که چون مردم با عثمان بیعت کردند امیر مؤمنان فرمود که ایها الناس من سوگند میدهم که با من راست بگوئید که در میان اصحاب رسول ص هیچ

(۱) بناء بروایتی که در احتجاج طبرسی و بعضی کتابهای دیگر نگارش یافته حضرت امیر مؤمنان فضائل بسیار برای اتمام حجت بیان فرموده و چون تاریخ روضة الاحباب و روضة الصفا از علماء اهل سنت است و نظر ما آنست که همه کس از نوشتههای ما استفاده نمایند و کسی را مجال انکار نباشد اینک بنگارش آنها اکتفا نمودیم

کس هست که اورا خواجه کونین گفته باشد انت اخی فی الدنيا والاخره غیر از من حضا مجلس گفتند نه بعد از آن فرمود که هیچ مردی هست در میان شما که سیدتقلین در شان او فرموده باشد که من کت مولاه فعلی مولاه غیر از من همه جواب دادند که نه آنگاه فرمود که هیچ احدی هست در میان شما که خاتم بیغمبران باوی گفته باشد که انت منی بمنزله هرون من موسی غیر از من اصحاب گفتند نه پس فرمود که هیچ مردی هست از شما که خیر البرایا اورا برای سوره براءت امین ساخته باشد که لایودی عنی الا انا اورجل من عترتی غیر از من زمره حاضران گفتند نه آنگاه فرمود میدانید که سید المرسلین بر اجله مهاجرین و انصار در وقت ارسال سراپا مرا تعیین نمود و هرگز مرا مامور هیچکس نگردانید جواب دادند بلی همچنین بود باز آن دین پرور سرافراز گفت که آیا علم باین معنی دارید که عالم مدرسه و علمک مالک تکن تعلم در شان من فرمود که انامدینه العلم وعلی باها گفتند آری معلوم داری که بار دیگر فرمود که آیا نمیدانید که چند کورت اصحاب حضرت رسالت مآب را در مقابل اعداء گذاشته از میدان مقاتله فرار نمودند و من در هیچ معر که از قائل (انالیو السیف) نخنفتن نمودیم و پیوسته نفس خود را وقایه ذات مقدس اوساخنم گفتند بلی همچنین است که بیان فرمودی باز فرمود که نمیدانید که من بر همه کس در اسلام سبقت دارم جواب دادند که آری آنگاه گفت آیا از روی نسب بسید عجم و عرب از من اقرب کیست جمله گفتند شرف قریب قرابت توراثابت است عبدالرحمن گفت یا اباالحسن آنچه از فضایل و کمالات خود بر شمردی موافق واقع است لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان میل نموده با او بیعت کردند متوقع از غایت مکارم اخلاق تو آنست که با جمههور اهل اسلام اتفان نمائی و این ملتمس تلقی بقبول فرمائی شاه و لایت پناه فرمود

که بخدا سو کند که شمارا معلوم است که سزاوار از هر کسی بتمشیت امور خلافت کیست و بناء بملاحظه اغراض دنیویه بمقتضای علم خود عمل نمینما بند و من بجهت اقتضای زمان مسلم داشتیم این امر را بر غیر خود زیرا که میدانم سلامت اهل اسلام در این تنزیل و تسلیم است چه در این صورت حیف و تعدی بمن میشود نه بر مسلمانان دیگر در این گفت و شنود فرمود

پایان

برگردیم بسر سخن نخستین

حضرت شاه مردان علی (۳) در آنمجلس شورا که عموم اسلامیان نظاره بنتیجه آن مینمودند فضایل و مناقب خود را بیان فرموده و اولویت و احقیقت خود را بخلاف از حضرت فخر کائنات مدلل نمود

باقطع نظر از اینکه باین معنی تواریخ اهل سنت و شیعه گواهی میدهد خرد و وجدان سلیم حکم قطعی بصحت آن میدهد چه که امیر مؤمنان بعد از وفات پیغمبر ص در هیچ موقع در اثبات حقانیت خود کوتاهی فرموده و همه اوقبات برای اتمام حجت دلائل حقانیت خود را بیان فرموده پس ممکن نیست که آنبزرگوار در همچونوقعی که تشکیل شورا کردند و همه بانمجلس چشم دوخته اند کوتاهی در بیان حقیقت خود بفرماید

اکنون خردمندان را بمحکمه انصاف دعوت مینمایم و خرد آنها را داور قرار دهیم: که هرگاه در آیات مقدسه قران آن بزرگوار با اسم و نام ذکر شده بود و در حکومت عثمان یاد دیگران آنها برداشته گردیده آیا امیر مؤمنان در آنمجلس که چشم همه در آن بود آنبزرگوار آن آیات ذکر نمی فرمود !!

آیا آیات قرانی دلچسب تر و پندیرفته تر در نزد همه از احادیث نمی باشد